

گفتگو با محمد علی موحد درباره 'خواب آشفته نفت'

منبع: بی بی سی جمعه 12 اوت 2005

کتاب اول "خواب آشفته نفت" نوشته دکتر محمد علی موحد در سال ۱۳۷۸ انتشار یافت. اهل تحقیق این کتاب را از برجسته ترین تحقیقات درباره ماجرای نفت و کودتای ۲۸ مرداد می شمارند.

اکنون کتاب دوم "خواب آشفته نفت" نیز به دست چاپ سپرده شده است و در آینده نزدیک انتشار خواهد یافت. کتاب اول به ماجرای نهضت ملی شدن صنعت نفت و دوران زمامداری مصدق اختصاص داشت و کتاب دوم ادامه داستان را در دوران زمامداری سپهبد زاهدی دنبال می کند.

به عبارت دیگر کتاب اول به تاریخ ایران قبل از کودتای ۲۸ مرداد و کتاب دوم به بعد از کودتا تا پایان زمامداری سپهبد زاهدی اختصاص دارد. به این مناسبت با دکتر موحد درباره کتاب اول به گفتگو نشستیم:

برای نوشتن "خواب آشفته نفت" فاعداً باید کتابخانه های لندن را زیر و رو کرده باشید. دست یافتن به اسناد وزارت خارجه بریتانیا، اسناد وزارت خارجه آمریکا و مدارکی از این دست لابد کار دشواری بوده است، می خواهم بدانم چنین تحقیقی برای یک فارسی زبان چه مشکلاتی در بر دارد؟

نه، این اسناد در اختیار همه هست. مخصوصاً من در این کتاب روی اسناد وزارت خارجه آمریکا تکیه کرده ام که در اختیار همه هست. حتی سی دی این اسناد هم وجود دارد. تنها حوصله می خواهد که آدم برود و بالا و پایین کند.

چه قدر بر سر این تحقیق وقت گذاشته اید؟

نمی دانم. وقت تعیین کردن برای این جور کارها به این صورت درست نیست. نوشتن این کتاب به یک روایت - حالا چند سال از خلع ید گذشته؟ - پنجاه سال طول کشیده است. فرق کتاب من با دیگر نوشته ها این است که ما توی نفت بزرگ شده ایم - همانطور که فواد روحانی هم، که در کتاب یادآوری کرده ام. این جوری نبوده که یک آدمی بخواهد برود در یک حوزه ناشناسی تحقیق کند. برای من این فکر همیشه وجود داشته است.

همانطور که در مقدمه کتاب اشاره کرده ام اوایل انقلاب از مرحوم حسینی [مهندس کاظم حسینی کارشناس نفت دوره مصدق] پرسیده ام. این نشان می دهد که این سوال همیشه برای من وجود داشته که چه طور شد که نهضت ملی وا رفت.

از او پرسیدم آیا درباره آن روزها یادداشت هایی هم دارد که داشت. این نشان می دهد که یک خارخاری، به قول علمای قدیم، از همان زمان در دل من بوده و ادامه داشته. بنابراین هر چه می دیدم یادداشت می کردم و توجه می کردم و در حافظه نگه می داشتم.

آیا یادداشت های حسینی که به آن اشاره کرده اید بعدها منتشر شد؟

نه، چیز جمع و جوری که نبود. دور و بر تقویم روزانه یادداشت کرده بود. مثلا امروز کی آمد، کجا رفتیم، و چه گذشت و از این قبیل. خودش اصلا به این یادداشت ها اعتنایی نداشت. اما ارزش آنها برای من در این بود که اولاً حسییی آدم درست و باسرف و معتقدی بود و آدمی نبود که جعل بکند. ثانیاً یادداشت ها در همان روز واقعه نوشته شده بود.

یک جور یادداشت هست که بعداً به نام خاطرات نوشته می شود. در این یادداشت ها ولو آدم امینی مانند حسییی باشد، ذهن در موضوع تصرف می کند. آدمی که خودش دست اندرکار بوده، طبعاً می خواهد خودش را توجیه بکند. خواه ناخواه. این یک چیز بشری است. آدم مطالب گذشته را در ذهنش بازسازی می کند، بدون آنکه خودش بفهمد، بدون اینکه قصد و عمد ساختن چیزی را داشته باشد، در ذهن بازسازی می کند به صورتی که دلش می خواسته باشد.

در کتاب من چیز منحصر به فرد همین است که من به این یادداشت ها دسترسی پیدا کرده ام. این یادداشت ها را من از او گرفتم و بهش پس دادم اما نکاتی را که به نظرم مهم می آمد، رونویس کردم. عین همان یادداشت های خودش، با دست نوشتم.

اشاره به یادداشت های حسییی اشاره مهمی است. فکر می کنم برداشت از تاریخ در بین آدم های مختلف متفاوت است. من و شما لزوماً به یک مسأله تاریخی یک جور نگاه نمی کنیم. علاوه براین، برداشت ما در دوره های مختلف عمر هم از یک واقعه تاریخی یک جور نیست. ممکن است قبلاً به واقعه ای مثبت نگاه می کرده ایم و حالا منفی نگاه کنیم یا برعکس. قضیه نفت و کودتای ۲۸ مرداد هم از این دست است. ولی حالا به کمک کتاب "خواب آشفته نفت" و نیز به خاطر اینکه دور شده ایم از واقعه، فکر می کنم بهتر و بی طرف تر می توانیم به آن نگاه کنیم.

من وقتی کتاب شما را می خواندم با توجه به مطالعاتی که هر کس در ذهن دارد، و این مطالعات طبعاً به او داوری هایی می دهد، به این استنباط نزدیک می شدم که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد با توجه به جمیع شرایط، دو راه بیشتر مقابل ایران نبوده است: کودتای آمریکایی یا شورویایی. آیا راههای دیگری هم وجود داشته و در برابر بوده است؟

قسمت اول حرف شما صحیح است. ما الآن که به وقایع گذشته نگاه می کنیم نگاه و داوری ما نسبت به چیزی که پنجاه سال پیش اتفاق افتاده ضرورتاً همان داوری نیست که در زمان واقعه داشته ایم. گذشت زمان است که روشن می کند آن واقعه چقدر قابل توجیه بود، چقدر معقول بود، و از این حرف ها. این حرف کاملاً درست است. اما اینکه راه دیگری هم در برابر ایران آن روز بوده یا نه، من در کتاب به این قسمت نپرداخته ام و بر خود لازم نمی دانستم که در این باره حکم بکنم و چیزی بنویسم.

اما دو جور می شود به قضیه نگاه کرد. روضه خوان ها می گویند روز عاشورا ظالمی گوشواره از گوش بچه های امام حسین می کند و می گریست. گفتند اگر کار بدی است چرا می کنی و اگر بد نیست چرا می گریی؟ گفت آخر من هم نکنم دیگری خواهد کند. یک نگاه همین است که اگر این کودتا نمی کرد آن دیگری می کرد. اما صحبت این است که آیا این کار درستی بوده است یا نه.

عین این بحث را می توان درباره جنگ عراق کرد. اینکه صدام آدم بدی بود تردیدی نیست. ولی اینکه اگر حمله نمی کردند چه می شد این رافع مسئولیت حمله کننده نیست. حمله کار مشروعی نیست. کتاب "تمام مردان شاه" می گوید کودتای ۲۸ مرداد مقدمه ای شد برای کودتاهای دیگری که آمریکا در جاهای دیگر دنیا به راه انداخت. راه حلی را آموختند که هر رژیم را که نمی خواهند چپه اش کنند.

اما اینکه واقعا در آن روزها راه حل دیگری هم وجود داشت یا نه، من در کتاب هم گفته ام که اگر مصدق در کودتای ۲۸ مرداد فراخوان می داد و جلو کودتا را می گرفت بعد چه اتفاق می افتاد. این تصمیم را گرفته بودند و در صورت شکست کودتای ۲۸ مرداد، بعدها این کار تکرار می شد و جز خونریزی بیشتر حاصلی نداشت. به نظر من مصدق خیلی عاقلانه عمل کرد و فراخوان نداد و مردم را به خیابان نریخت و جلو خونریزی را گرفت. خودش را به خطر انداخت ولی مشروعیت نهضت را حفظ کرد.

آن روزها وضع جهانی صنعت نفت طوری نبود که راه حل دیگری با اصل ملی شدن نفت وفق بدهد. دولت آمریکا در چارچوب وضع موجود - که هفت خواهران [اصطلاح مشهوری که برای هفت شرکت نفتی بزرگ به کار می رفت] بر نود درصد نفت دنیا مسلط بودند، چنین تصمیمی گرفته بود. دکتر مصدق هم زیر بار نمی رفت. در آمریکا که بود و مشغول مذاکره با جرج مک گی، معاون وزارت خارجه آمریکا، و دیگران، تا آنجا پیش رفت که آبادان مشمول ملی شدن نشود. گفت آبادان را می تواند به شیل (Shell)، به هلندی ها بفروشد، و می دانست که اگر این حرف را در تهران بزند خیلی مشکل خواهد داشت.

اما از لحاظ حقوقی درست می گفت، اصل ملی شدن نفت کاری به پالایشگاه ندارد. مسأله تولید و فروش نفت است. ولی خب، عمل انجام شده این بود که خلع ید در آبادان صورت گرفته بود و از همه چیز مهمتر در نظر مردم همین بود. مصدق تا این حد فداکاری کرد و این بخصوص از آن جهت ارزش دارد که در همان زمان متهم بود که آدم منفی بافی است. این نشان می دهد که تا چه حد خودش را به خطر انداخت، با وجود این انگلیس ها حاضر نشدند با او کنار بیایند. برای اینکه مسئله، مسئله پرستیژشان بود. اگر در مقابل مصدق به زانو در می آمدند، جاهای دیگر هم نمی توانستند کنترل خود را بر اوضاع حفظ کنند.

به هر حال سیاست داخلی انگلستان و حزب محافظه کار و تمام اینها رنگ خود را بر واقعه نفت، انداخته بود. مصدق فهمید و مسلم شد که با او کنار نمی آیند. از وقتی مصدق برگشت مخالفین صداشان خیلی بلندتر شد و اجازه نمی دادند که سازش بشود. به هیچ وجه. برای اینکه حربه [سازش] را از دستش بگیرند حاضر نبودند به هیچ نحوی غرامت پرداخته شود. حتی می گفتند ما باید غرامت بگیریم و با این حرف ها مانع آن شدند که مصدق به نحوی بتواند مسأله را حل کند.

شما در جلد بعدی کتاب "خواب آشفته نفت" خواهید دید که وقتی موضوع به دادستان کل در آمریکا رجوع شده، آنها که گرفتاری وزارت خارجه آمریکا را نداشتند یعنی در بند روابط با انگلیس نبودند راه حل هاشان کاملا با حرف های مصدق وفق می دهد. یعنی آن آمریکایی که نشسته به لحاظ حقوقی فکر می کند می گوید چه اشکال دارد، خب، ایران آمده نفت را ملی کرده، باید غرامت بپردازد. خب، وقتی غرامت پرداخت، چرا باید باز مجبور باشد که پنجاه درصد

بدهد. وزارت خارجه آمریکا گرفتار شرکت های نفتی بود که می گفت اگر اصل پنجاه پنجاه در جایی مو بردارد، در جای دیگری نمی شود آن را حفظ کرد.

زمانی که راه حل های حقوقی کارساز است، حرف شما درست است، اما ما در یک متن سیاسی و بازی های سیاسی که هزار جور منفعت اقتصادی پشت سر آن هست باید حرکت می کردیم. یعنی باید همه این ملاحظات را که وزارت خارجه آمریکا هم به آن نظر داشت، در نظر می گرفتیم و پی راه حل عملی می گشتیم.

خب، شما می فرمایید چه راه حل هایی وجود داشت می گویم راههای مختلف بود.

بله، ولی فکر نمی کنید که باید به راه حل های عملی در یک متن سیاسی می اندیشیدیم، نه فقط به راه حل حقوقی که معمولاً کارساز نیست؟

در آن زمان هیچ راه حل عملی که صد در صد با قانون ملی شدن نفت تطبیق بکند وجود نداشت.

چرا! آمریکایی ها در شانزده ماه اول حکومت مصدق، آنطور که خودتان نوشته اید خیلی باز و بدون پاسداشت منافع خود سعی می کردند که بین ایران و بریتانیا میانجیگری کنند. اما باز هم خودتان می نویسید که کله شقی انگلیسی ها از یک طرف و سرسختی مصدق از طرف دیگر، کار دست ایران داد.

در کتاب شما تأکید شده است که مصدق بر سر غرامت، امروز و فردا می کرد. در مقابل تمام پیشنهادهای آمریکا را رد می کرد و خودش هم پیشنهاد متقابلی نمی داد و آنقدر قضیه را به اصطلاح کش داد که آمریکایی هم به انگلیسی ها - که هیچ جور با مصدق سر سازگاری نداشتند، پیوستند.

در واقع این سماجت فقط مال انگلیسی ها نبود. این یک دندگی مال مصدق هم بود. به نظر شما در حالی که او خوب می دانست که ایران فاقد توانایی لازم برای رویارویی با انگلستان است و بین توانایی ها و آرزوهای ما یک شکاف بزرگ هست، آیا نمی بایست قضیه را به نحوی فیصله دهد تا زمینه کودتا فراهم نیاید؟

روی هم رفته من با حرف های شما مخالف نیستم اما نکاتی هست که می خواهم متذکر شوم. اولاً این جوری نیست که آمریکا تا مدتها منافع خودش را دخالت نمی داد. یا پیشنهادهایی می داد و مصدق قبول نمی کرد. نه، این جوری نیست. از همان اول آمریکا دو چیز را روشن کرده بود: یکی اینکه ایران حتماً باید غرامت بپردازد و دوم اینکه پنجاه پنجاه نباید مو بزند.

خب غرامت یعنی چه؟ معنی اش این است که اگر کسی غرامت پرداخت، مال مال او می شود. من مال شما را گرفته ام و پولش را هم داده ام، دیگر مال من شده است، خودم می دانم چند بفروشم، به کی بفروشم و ... می گفتند غرامت باید بدهی و فرمول پنجاه پنجاه هم نباید خط بخورد. در سی تیر که مصدق استعفا داده بود، به نظر من قوام السلطنه مورد خیلی خوبی بود. برای اینکه آدمی بود ورزیده و می توانست با دولتهای آمریکا و بریتانیا مصاف دهد، منتها نگذاشتند، نشد.

خود شاه هم قوام السلطنه را نمی خواست. وقتی قوام چپه شد مصدق هم نمی توانست بگوید که من هم نیستم. خلاق همه به هواداری او آمده بودند. مصدق بایست می آمد. ضمنا امیدوار بود که حالا که به این شکل آمده و همه دنیا فهمیده اند که غیر از مصدق هیچ کس را در ایران قبول ندارند، حرفش را بپذیرند. دادگاه برله ایران رأی داده بود. در شورای امنیت هم، ایران پیروز شده بود. پس مصدق فکر می کرد که راه بر انگلیسی ها بسته است مگر اینکه بیایند قبول کنند که غرامت بپردازیم.

پیش خودش این جوری فکر می کرد که اگر امروز از من نفت نمی خرند، چند وقت دیگر خواهند خرید. ولی عملا این اتفاق نیفتاد. من در کتاب گفته ام که مصدق حقیقتش بود آخرین پیشنهاد چرچیل - آیزنهاور را می پذیرفت. این پیشنهاد هم البته صد در صد با اصل ملی شدن وفق نمی داد، اما از آنچه بعدها اتفاق افتاد بهتر بود. ما امروز که نگاه می کنیم فکر می کنیم حقیقتش بود مصدق این پیشنهاد را می پذیرفت ولو به قیمت از بین رفتن وجهه ملی. خودش را بد نام می کرد و این را می پذیرفت.

ولی این قضاوتی است که حالا و امروز ما داریم می کنیم. آن حرفی که شما در اول مصاحبه مطرح کردید حرف بسیار اصلیلی است. مصدق در آن روزگار چطور می توانست باور کند که پیشنهادی را که به او داده اند، از آدم خودشان [کسی که بر اثر کودتا سر کار خواهد آمد] مضایقه خواهند داشت؟ غیر ممکن بود چنین فکری بکند. چون اگر او را می خواستند بردارند آنچه را به آدم مردود داده بودند به آدم خودشان که حتما باید می دادند. مصدق در محاکمه اش گفت در کودتا، عمده این بود که تصمیم گرفته بودند که حکومت مرا بردارند و می خواستند ایران به بلوک غرب ملحق شود و من معتقدم که به صلاح ایران نیست.

ملحق که بودیم؟

مصدق هم می گوید عملا ملحق هستیم، ولی بهتر است رسما نباشیم. خوب. برای او باور کردنی نبود که آنچه را به او می دهند به سپهبد زاهدی ندهند. حتی زاهدی و آدم هایی مثل فواد روحانی که پس از کودتا داشتند مذاکره می کردند، شوکه شدند وقتی دیدند پیشنهادها از آنچه در زمان مصدق شده بود، کمتر است.

یعنی مصدق فکر می کرد حتی اگر کودتا شود بعد قضیه نفت به نحو مقتضی حل خواهد شد؟

فکر می کرد بدتر از این که نخواهد شد. آنچه را به من می دهند دیگر به آدم خودشان که خواهند داد.

به لحاظ نفت و به لحاظ اقتصاد اگر حرف شما را قبول کنیم، به لحاظ سیاسی نمی توان قبول کرد. در سراسر حکومت مصدق حرف کودتا هست. دکتر مصدق هم اطلاع داشت. او که وطن خواه بود می بایست سیاستی در پیش می گرفت که از کودتا جلوگیری کند. چون کودتا بارش سنگین تر از نفت به تنهایی بود. مساله این است که مصدق به کودتا فکر نمی کرده انگار. یا به این فکر نمی کرده که وقتی کودتا شد آن وقت می آیند هر کار دلشان می خواهد می کنند. در حالی که مصدق اگر قدری خردورانه تر عمل می کرد ما می توانستیم وضعیت بعد از کودتا را تجربه نکنیم. مساله کودتا فقط یک مساله اقتصادی نبود.

خب بله، کودتا به سیر دمکراسی در ایران خیلی ضرر زد. سیر دمکراسی را عقب انداخت. در این حرفی نیست. ولی صحبت این است که آیا مصدق می توانست این را پیش بینی بکند؟ مصدق نمی توانست پیش بینی کند که ما دچار خسارت دمکراسی خواهیم شد. برای اینکه مصدق یا باید خودش استعفا می داد یا اینکه کودتا می شد.

آقای دکتر موحد قضیه خیلی فرق می کرد. پیش از مصدق هم دهها نخست وزیر آمده بودند و رفته بودند ولی در سیزده ماه آخر حکومت مصدق حرف کودتا همه جا شنیده می شد.

بله، خودش هم پیش بینی کرده بود و گفته بود حالا نباشد یک ماه دیگر و درست یک ماه دیگر اتفاق افتاد.

با وجود اینکه دکتر مصدق چنین وقوفی داشت، از یک طرف خانواده شاه را می تاراند. برخلاف آنکه پادشاه محبوب، پادشاه محبوب می گفت رنجش با دربار را دامن می زد. در واقع غیر مستقیم و به وسیله افراد نهضت ملی در فکر بیرون انداختن شاه هم بود. درحالی که او در آن زمان هنوز بین مردم و ارتش طرفداران زیادی داشت. علاوه بر او با آیت الله کاشانی هم که به هر حال مرد صاحب نفوذی بود به هم زده بود؛ مجلس را هم منحل کرده بود - هرچا که او بود، مجلس همانجا بود؛ نارضایی در داخل رو به ازدیاد گذاشته بود. آمریکا و بریتانیا هم که تکلیف شان معلوم است. اینهمه دعوا در تمام جبهه ها از داخلی گرفته تا خارجی سرانجامش معلوم است. چه کسی بهتر از دکتر مصدق می توانست بداند که این طور نمی شود ادامه داد؟ بفهمد که کشور به هم خواهد ریخت.

این قضاوتی است که حالا ما داریم. من در جزوه ای که پس از "خواب آشفته نفت" در آورده ام و شما آن را دیده اید گفته ام که وقتی به تاریخ معاصر ایران نگاه بکنید متوجه می شوید که چه فرصت های عظیمی از دست رفته است. باید این را پذیرفت که هیچ چیز ابدیت ندارد. این نیست که ما همیشه روی یک حرف بایستیم. من فکر می کنم که حل نشدن مسأله نفت که در آن زمان دو طرف داشت، نه به نفع ایران تمام شد نه به نفع انگلیس.

نه انگلیس از یک دندگی و لجاجت فایده برد نه ایران. برای انگلیس قضیه کلفت تر و مهمتر شد و برای ایران تبدیل شد به چیز دیگری که به بن بست رسید. این برای ما درس عبرتی است، اگر از تاریخ درس باید گرفت. یکی از درس های مهمی که ما باید از این جریان بگیریم همین است که وقتی فرصت پیش آمد مردان سیاسی باید از آن استقبال کنند و فرصت را غنیمت بشمرند وگرنه مسأله حادثه و از کنترل خارج می شود.

سوال دیگری که برای من هست این است که ملی کردن نفت باید یک معنای واقعی داشته باشد. ملی کردن نفت یعنی که دولت ایران مالی را تصاحب می کند و از آن پس آن را خودش اداره می کند. مسأله نفت عبارت است از اکتشاف و استخراج و پخش و فروش. در زمینه اکتشاف که ما نه تکنولوژی اش را داشتیم نه سرمایه اش را؛ در زمینه استخراج نیز همینطور. مرحله بعدی پخش است که ما ابزار لازم برای پخش را نداشتیم ولی باز شاید در این زمینه می توانستیم کارهایی بکنیم.

در زمینه بازاریابی برای نفت که ما اصلا بازار پیچیده بین المللی نفت را نمی شناختیم و این سبب می شد که ما دچار اوهام شویم. مصدق از یک طرف و حزب توده و دیگران از طرف دیگر فکر می کردند به محض اینکه نفت را ملی کنیم کشتی ها در خلیج فارس صف خواهند کشید و از ما نفت خواهند خرید. بعدها فهمیدیم که اصلا اینطور نیست و

تازه فهمیدیم که قضیه بازاریابی و فروش مسأله ای است که ما از عهده اش بر نمی آیم. خب ملی کردن نفت در چنین شرایطی معنایش چیست؟

باید برگردیم ببینیم اصلا چه شد که ما نفت مان را ملی کردیم. مسأله این است که دولت شوروی امتیاز نفت شمال را می خواست. وقتی قرارداد قوام - سادچیکف را مجلس رد کرد برای اینکه موازنه برقرار شود آمد گفت دولت مکلف است که در مورد نفت جنوب استیفای حق بکند. استیفای حق مصادف شد با زمانی که اصل پنجاه پنجاه در ونزوئلا، قراردادش امضا شد.

وقتی اینطور شد عباسقلی گلشائیان [وزیر دارایی وقت] گفت که پنجاه پنجاه را باید به ما هم بدهند. هرچه آمریکایی ها فشار آوردند که اصل پنجاه پنجاه را بقبولانند انگلیس ها زیر بار نرفتند. خب اصل پنجاه پنجاه در خاورمیانه هم پذیرفته شده بود اما انگلیس ها کوشش کردند که قرارداد "آرامکو" با عربستان سعودی اعلام نشود تا بتوانند قرارداد الحاقی را از بین ببرند. وقتی هم موفق نشدند آمدند گفتند پنجاه پنجاه شرایط دیگری دارد و مغالطه کردند.

اگر به موقع آنها اصل پنجاه پنجاه را پذیرفته بودند، جبهه ملی چیزی بیشتر نمی خواست. جبهه ملی هم همان را می خواست که گلشائیان می گفت. وقتی انگلیس ها زیر بار نرفتند، مسأله نفت سیاسی شد. اعمال نفوذ شرکت سابق نفت هم زمینه کار را به دست می داد. اعمال نفوذ آنها بی حد بود. نه تنها برای انتخاب نمایندگان مجلس، که حتی در انتصاب رییسان اداره ها اعمال نفوذ می کردند. در چنین وضعی آنها همچنان استنادشان به امتیازنامه بود. خب چه جور از امتیازنامه می شد رهایی جست؟ حزب توده می گفت این را الغا بکنید. نماینده قوچان طرحی داد. عباس اسکندری [که او هم نماینده مجلس بود] هم دنباله اش را گرفت.

مصدق به عنوان یک آدم حقوقی زیر بار این حرف نرفت. گفت قرار داد یک چیز دو طرفه است. یک طرفه که نمی شود لغوش کرد. برای خلاص شدن از امتیازنامه این راه را پیدا کردند که دیدند در ممالک دیگر صنایع را ملی می کنند. گفتند شما هم صنعت نفت را ملی بکنید، امتیازنامه خود به خود بلا موضوع می شود. ملی کردن جزو حقوق حاکمیت هر ملتی است. من در مملکتیم تصمیم گرفته ام که نفت دست بخش خصوصی نباشد. من کاری به قرارداد شما ندارم.

این فرمول در اروپا کار کرده بود و نتیجه اقتصادی هم منظورش بود. در ایران نتیجه اقتصادی منظور نبود، نتیجه سیاسی منظور بود یا نتیجه حقوقی. تا به نحوی قرارداد نفت را منتفی بکنند که قابل عمل نباشد. روی این مسأله بود که آمدند نفت را ملی کردند. وگرنه همان زمان رزم آرا در گزارش خودش به مجلس گفت که آقا ما لولهنگ نمی توانیم بسازیم. خب الآن هم این جوری است. با اینکه پنجاه سال از آن زمان دور شده ایم اما فاصله ما با کشورهای توسعه یافته بیشتر شده است.

این حرفتان درست است و من هم آنجا آورده ام که آقایان خیال می کردند همین که نفت را ملی بکنند عین دکان سنگگی خریداران صف می کشند. آقا شاطر دو تا هم به من بده! البته این طرز فکر خیلی عامیانه بود. معلوم بود که صنعت نفت را نمی شناسند و از مشکلاتش خبر ندارند. اینها درست و تمام به جای خود، ولی تمام اینها به لحاظ حقوقی مسأله ای نبود اگر واقعا نمی خواستند قضیه را به بن بست بکشانند. مصدق حاضر بود قرارداد ببندد و تمام این کارها را که شما گفتید ما بلد نیستیم به شرکت های خارجی بدهد.

می خواستند هر طور شده امتیازنامه از بین برود اما از بین رفتن امتیازنامه مستلزم آن نبود که ما راهی به خارج نداشته باشیم. تکنیسین های خارجی می آمدند و برای ما کار می کردند. مصدق حتی حاضر شده بود اکثر مدیران شرکت نفت را از خارج بیاورد. خارجی ها را مدیر بکند. تا این حد پیش رفت.

بنابراین مسئله این نیست که ما با ملی کردن نفت راه را بسته باشیم. می توانست راه باز باشد ولی آنها ما را تحریم کردند. تحریم انگلیسی ها و شرکتهای نفت سبب شد که هیچ کارشناسی نیاید برای ما کار بکند. خود کارمندان انگلیسی می خواستند بمانند و کار کنند اما تمام شرکت های نفتی با هم متحد شدند که از ما جنس نخرند. ژاپنی ها و ایتالیایی ها آمدند و نفت خریدند ولی اینها آمدند جلوش را گرفتند برای اینکه وسایل حمل دست کارتل های نفتی بود.

در رم، در ناپولی، در توکیو آمدند نفت ایران را توقیف کردند وعلیه ایران اقامه دعوی کردند. با وجود آنکه تمام دعاوی به نفع ایران تمام شد و دادگاهها به نفع ایران رأی دادند که این نفت، دزدی نیست ولی کدام مشتری است که حاضر باشد جنسی بخرد و شش ماه، یک سال در دادگاهها دنبال جنس خودش بدود؟ این جوری شد و ایران در مقابل واقعیت قدرت [کارتل های نفتی] درماند. نه اینکه به لحاظ حقوقی راه حلی نباشد.

وقتی کتاب شما را می خواندم شبها از ماجراهایی که بر کشور ما گذشته و شما آن را به بهترین نحو به ما منتقل کرده اید خوابم نمی برد. گزارش شما خواب از چشم آدم می رباید. اما در متن کتاب همه جا تأکید شده است که مصدق اهل معامله نبود یا بریتانیا و آمریکا در طول مذاکرات دریافتند که با این آدم نمی توانند معامله بکنند.

رد پیشنهادها، از جمله همان فرمول پنجاه - پنجاه که درآمد ایران را سه برابر می کرد، رهبری را در داخل کشور به بن بست سیاسی می کشاند و در نزد قدرت های آن روز، مصدق را چاره ناپذیر جلوه گر می ساخت. بهتر نبود مصدق کمی مصالحه پذیر می بود تا ما از شر یک کودتا می جستیم؟

خب عرض کردم یک نگاه امروزی شما دارید به گذشته. من روی هم رفته با مطالب شما موافقم. اینکه آدم فکر کند که امروز آخر دنیاست درست نیست. امروز، فردایی خواهد داشت. و پله پله رفت باید سوی بام. یک هو نمی شود جست زد. باید مشکلات و موانع واقعی را در نظر گرفت.

من خیلی دلم می خواهد امروز آفتابی باشد اما نیست بارانی است. به قول قرآن "نه دنیا به آرزوی شما می چرخد، نه به آرزوی اهل کتاب". دنیا سیر خودش را می کند، زمین و زمان مطابق میل من که نمی چرخد! بنابراین من که در بن بست گیر کرده ام به نوعی باید خودم را از بن بست برهانم تا بعد بتوانم نفس تازه کنم و راه خودم را از سر بگیرم. این سازشکاری نیست. راه کار را بلد بودن و با افق باز به عالم نگرستن است و تاریخ را خوب فهمیدن است. از این لحاظ من کاملاً با شما هم عقیده ام. گذشته گذشته است. چه ما موافق باشیم چه مخالف، گذشته است. ولی گذشته را خواندن و درباره گذشته اندیشیدن باید این فایده را داشته باشد که برای امروزمان ارزش چیزی بیاموزیم.

آنچه می توان از قضیه نفت آموخت همین است که مشکل را نباید گذاشت ناسور شود و به صورت زخمی غیر قابل علاج در آید. شما فرسوده می شوید. باید قوای خودتان را در نظر بگیرید. نباید بگذارید که از نفس بیندازند تا بعداً

شرایط طرف را قبول کنید. بالاخره باید قراری باشد و قرار یعنی دو طرف. اگر تا دیروز این قرار ظالمانه بود و طرف بر من حکم می کرد، امروز می خواهیم آن قرار از بین برود ولی از بین رفتنش به این معنی نیست که از امروز من حکم بکنم بر طرف دیگر. ما باید اینها را همیشه در نظر بگیریم. بخصوص جوانان مملکت باید این مطالب را در نظر داشته باشند و امیدوارم که خواندن و مرور کردن این مطالب وسیله ای باشد برای اندیشیدن درباره آینده.